

مکرده انجمن از غلبه کفایت ان کرده اند و ان اقبیاد احکام الهی است  
لکن از آنکه سفته اوله که با طبع لغت دور ولله قدر که لغت با طبع اوله  
از او امر و نواهی قطعیه قسمت در وقت زائر کرده اند  
لکن در وقت حقیقه اوله که لغت دور

چند تنی رزق پراکنده گئی  
بچه با لکت رزق اوله که سح  
سرمکش از قاعده بند گئی  
پس چله فولق قاعده سفته

قدس سر کفایت تنگ ترین زندانها معاشرت از دست  
دیده اند لکن که طاهره لکن لکن لکن لکن لکن

شعری نپی  
رحبا القضاء مع الیاء و ضیق

و ستم الخیا طمع الاصابه میدان  
قطعیه

گر چه زندانست بر صبا به دلان  
که چه زنده لکن صبا به دلان لکن  
همین زندان عاشق مشتاق را  
ببینی زنده عاشق و مشتاق

شیخ ابوالعباس قصاب  
دوس سر در ویشی پز بد که جاهل  
در دوش که کوه که لکن و تحقیق

فردای رخت هر پزیک که راست نیامدی بکشادی و باز بدو پی  
دیگه پی هر کوه که طوفانی کل پی  
دیگه پی هر کوه که طوفانی کل پی

شبیخ فیه که ان بت قسمت  
سخت بود که اوله که لکن لکن لکن

صوفی که بخرید و در پیش باز آریست  
بصوفی که فریوس و بکل با اوله لکن

و جفتش طبع دست او صبا به  
ولله کفایت تنگ ترین زندانها معاشرت از دست  
دیده اند لکن که طاهره لکن لکن لکن لکن

بعد عدمه و لایحه بعد وجود یعنی صفا است که چون از وجود  
یعنی صوفی اوله که لکن لکن لکن لکن

طبیع خود فانی شده دیگر بان باز کرد که الفانی لایرد و بعد از آن  
طبیع خود فانی اوله که لکن لکن لکن لکن

هرین وجود حقایق و بقا بعد الفنا مستحق گردد و دیگر فانی نشود قطعیه  
توه عفا و اوله که لکن لکن لکن لکن

عوض لکن حقیقت شد ازین سخن باز  
عزیز اوله که لکن لکن لکن لکن

زنان سر بی وجود باقی زمان ما با ناز  
لکن لکن لکن لکن لکن

خوبه ایوسف جدا پی  
دوست سر و قتی در نظا میس بعد از وقت  
دوست نظا میس بعد از وقت

هی گفت فقیه میرونی با بن السقا بر خاست و مسئله پرسید گفت  
لکن لکن لکن لکن لکن

پیشانی که در کله هر حق و لکن لکن لکن لکن  
لکن لکن لکن لکن لکن

اسلام بود بعد از ان بعدی ان قضیه نصراقی شد و بصر ایت کرد  
لکن لکن لکن لکن لکن

هر کس بدی که پس از بود شد فقر صرا  
لکن لکن لکن لکن لکن

یاد و عوی لسا و سرای هوا هفت سنا  
لکن لکن لکن لکن لکن

